



## فرهنگ‌نویسی در شبه‌قاره

علی اشرف صادقی\*

تنظیم: سهیلا یوسفی

«منتخب» ذکر کرده و در مقدمهٔ صحاح الفرس (ص ۸) اشاره شده است که این کتاب فرهنگ مختصری شامل حدود سیصد لغت است. خود این فرهنگ در دسترس نیست، ولی مسلماً تمام لغات آن در فرهنگ‌هایی که بعداً نوشته شده آمده است. دربارهٔ این فرهنگ زیاد بحث شده است. ظاهراً این فرهنگ همان لغاتی را شامل می‌شده که قطران از دیوان منجیک و دقیقی بیرون آورده و برایش دشوار بوده است و ناصر خسرو در سفرنامه اشاره کرده که آن‌ها را برای او شرح داده است. زبان قطران پهلوی بوده و در تمام منابع هم آمده که زبان مردم آذربایجان پهلوی بوده است. تمام کسانی که به زبان محلی آنجا نوشته یا سروده‌اند نام این زبان را پهلوی ذکر کرده‌اند. فرهنگی که اکنون دربارهٔ آن صحبت می‌کنم، بنا به دلایلی که به اختصار خواهیم گفت، قبل از اسدی نوشته شده است؛ ولی چه شده که نسخه‌های آن در دسترس نبوده و تنها در قرن دهم دو نفر به این کتاب اشاره کرده‌اند، نمی‌دانیم. قاضی نورالله شوشتری (ف ۱۰۱۹ق) در مجالس المؤمنین در شرح حال خلیل بن احمد نحوی ازدی بصری فراهیدی معروف می‌گوید: ابو عبدالله محمد علکان غوآص نیشابوری لیثی جنبدی (که در اصل چندی چاپ شده) که خود را از اولاد ملوک عجم ظاهر نموده در رسالهٔ فرهنگ که از مؤلفات اوست گفته: «خلیل بن احمد در اصل از اولاد ملوک عجم بود. خلیل زبان عرب و شعر ایشان راست کرد به کتاب العین و کتاب العروض؛ پس من این را تألیف کردم و زبان عجم را به آن راست کردم.»

نام و مشخصات ابو عبدالله محمد بن غوآص در بیتمة‌الدهر

فرهنگ‌نویسی در شبه‌قاره از ابتدا تا قرن هشتم هجری فرهنگ‌نویسی در زبان فارسی غیر از آنچه به خود ایران و در واقع فرهنگ‌های ایرانی به معنای اخص مربوط می‌شود، مدیون دو کشور همسایه است که فرهنگ غنی ایران قرن‌ها در این دو کشور سلطهٔ بی‌نظیر داشته است: یکی شبه‌قارهٔ هندوستان که الان سه کشور هند، پاکستان، و بنگلادش را شامل می‌شود و دیگر امپراتوری عثمانی که بعد از جنگ جهانی اول به چندین پاره تقسیم شد. در هر دو کشور عثمانی و هند به معنای اعم، فرهنگ‌هایی برای زبان فارسی تهیه شده است که اگر بخواهیم تنها فرهنگ‌هایی را که در هند نوشته شده بررسی کنیم، باید یک مجلد بزرگ در این زمینه تألیف کنیم. من چند مقاله در دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی راجع به فرهنگ‌های فارسی نوشته‌ام که برخی بیرون آمده و برخی هنوز منتشر نشده است و در جلد پنجم ذیل مدخل‌های «فرهنگ‌های فارسی» و «فرهنگ رشیدی» و «فرهنگ جهانگیری» و «فرهنگ قوآص» به چاپ خواهند رسید. همهٔ محققان معتقدند که قدیم‌ترین فرهنگ زبان فارسی لغت فرس است. این قول پذیرفته‌ای است و چون کتاب دیگری هم وجود ندارد ناچاریم آن را بپذیریم؛ اما به نظر بنده و در مقاله‌ای که در جلد پنجم دانشنامه خواهد آمد، دلایلی عرضه کردم که بر طبق آن فرهنگ دیگری قبل از لغت فرس در زبان فارسی تألیف شده که تقریباً در جایی ذکر می‌شده است. و این غیر از فرهنگ قطران است که حاجی خلیفه دربارهٔ آن می‌گوید که «تفاسیر» نام داشته است. قراحصاری مؤلف فرهنگ ترکی به فارسی شامل اللغه نام این فرهنگ را

\* استاد بازنشستهٔ دانشگاه تهران و عضو پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی.



ثعالبی آمده و از آنجا که ثعالبی در ۴۲۹ ق فوت کرده، باید وی هم‌زمان و یا مقدم بر او باشد. ثعالبی گوید: «ابوعبدالله از ده جنبید (که در همه چاپ‌های معروف یتیمه‌الدهر جنید چاپ شده)، از رستاق پشت (که پشت چاپ شده)، ادیبی است متبحر در لغت و شاعری است ذواللسانین و هم اکنون زنده است.» این عبارت تأیید می‌کند که غوّاص معاصر او بوده و ثعالبی او را می‌شناخته است. در لباب الالباب عوفی نامش به صورت ابوعبدالله محمدبن عبدالله جنیدی آمده و از شعرای دوره نظام الملک شمرده شده است. نظام الملک میان سال‌های ۴۵۱ تا ۴۸۵ ق وزارت داشته است. هنگامی که ثعالبی می‌گوید غوّاص ادیبی متبحر است، باید سنی از او گذشته و دارای دیوان بزرگی باشد. میان فوت ثعالبی که در سال ۴۲۹ ق بوده و وزارت نظام الملک ۲۲ سال فاصله وجود دارد. اگر غوّاص در سال آخر عمر ثعالبی چهل سال داشته است، در سال اول وزارت خواجه باید ۶۲ ساله باشد. پس باید لااقل اوایل وزارت خواجه را درک کرده باشد. می‌دانیم که اسدی لغت فرس را بعد از ۴۵۸ و قبل از مرگ خود در ۴۶۵ ق نوشته است و بنا به قول ثعالبی این شخص قبل از فوت ثعالبی در ۴۲۹ ق به لغت‌دانی معروف بوده است. صاحب فرهنگ جهانگیری از این فرهنگ با نام فرهنگ استاد عبدالله نیشابوری یاد می‌کند که تا به حال کسی توجه نکرده که استاد عبدالله نیشابوری همان غوّاص جنیدی نیشابوری است. در فهرست‌های کتابخانه‌های متعدد ایران و هند، تعدادی فرهنگ‌های بی‌نام موجود است که امیدواریم یکی از این‌ها فرهنگ غوّاص جنیدی باشد. من دلایل دیگری دارم که این فرهنگ در دست مؤلف فرهنگ سروری هم بوده و شواهدی که وی از شعرای قدیم، از جمله رودکی، نقل می‌کند و در هیچ کدام از نسخه‌های لغت فرس نیست باید از این کتاب یا کتاب‌های مشابه آن نقل شده باشد. بعد از این فرهنگ لغت فرس اسدی است و بعد آن فرهنگ‌هایی است که در هند نوشته شده است.

اولین فرهنگی که در هند تألیف شده، فرهنگ قوّاس تألیف فخرالدین مبارک شاه غزنوی معروف به فخر قوّاس یا فخر کمانگر است. ظاهراً قوّاس در سال ۶۹۹ ق فرهنگ خود را نوشته است. برنی در تاریخ فیروزشاهی او را از شاعران علاءالدین خلجی می‌داند و می‌گوید این کتاب را به نام وزیری (که اسمش را نمی‌برد) موشح کرده است. این وزیر به تحقیق

مرحوم نذیر احمد باید «ملک نصرت جلیسری» باشد که دستور یا وزیر علاءالدین خلجی بوده است؛ بنابراین فرهنگ قوّاس باید در دوره وزارت او و قبل از سال ۶۹۹ ق تألیف شده باشد. فرهنگ قوّاس یک فرهنگ دستگامی است. فرهنگ دستگامی در قاموس فرهنگ‌نویسان به فرهنگی گفته می‌شود که لغات را به لحاظ موضوعی مدون کرده باشند. در عربی لغت دستگامی زیاد داریم. یکی از معروف‌ترین آن‌ها اللسامی فی الاسامی میدانی نیشابوری است. نخستین فرهنگ فارسی که به این صورت در هند نوشته شده همین فرهنگ قوّاس است و ظاهراً در هند پیش از آن کتاب دیگری نوشته نشده است. این مؤلف می‌گوید: «روزی دوستی آمد و شاهنامه‌ای آورد و مشکلاتش را در جلسه‌ای که بودیم مطرح کرد. شخصی در آن جلسه از من خواست کتابی تألیف کنم که لغات زبان پارسی و پهلوی را در آن یکجا گرد آورم.» این واژه پهلوی که در فرهنگ‌ها آمده با واژه پهلوی به معنی فارسی میانه یکی نیست. در مقاله‌ای که در مجله فرهنگ‌نویسی چاپ شد توضیح کافی در این باره داده شده است. پهلوی در اصطلاح قدما به زبان کهنه قبل از تدوین فارسی دری اطلاق شده است. برخی از استادان زبان پهلوی نیز اشتباه کرده‌اند. یکی از ایشان رساله‌ای به نام لغات فارسی میانه در هشت واژه‌نامه فارسی نوشته و هر چه لغت مربوط به گویش‌های غرب یعنی پهلوی غرب ایران بوده است همه را گردآوری کرده و لغات کهنه فارسی را که در فرهنگ‌ها به نام لغات پهلوی آمده گرد کرده و عنوان فارسی میانه بر آن‌ها نهاده است. قوّاس می‌گوید: لغات پارسی و پهلوی یعنی پارسی‌های مهجور را من گرد آوردم. وی به منابع خود اصلاً اشاره نمی‌کند. می‌گوید: «نخست شاهنامه را که شاه نامه‌هاست پیش آوردم و سر تا پا خانه‌خانه فرو خواندم. هر چه سخن پهلوی بود همه را جداگانه بر کاغذی بنوشتم. فرهنگ‌نامه‌های دیگر که آن را فرهنگیان نوشته‌اند در زبان فارسی و در زبان تازی ترجمان کرده همه را فرو نگریستم و یگان‌یگان در خانه کاغذ نگار آوردم.»

عبارتش در اینجا مقداری مبهم است. ظاهراً مرادش از فرهنگ‌های ترجمه کرده، فرهنگ‌های دوزبانه است که عربی به فارسی است. هیچ اشاره‌ای به اینکه فرهنگ‌نامه‌هایی که آن‌ها را فرهنگیان نوشته‌اند چه بوده نمی‌کند؛ ظاهراً مقصودش لغت فرس اسدی است. قوّاس بیشتر مدخل‌های کتاب خود



را از اسدی گرفته است. با این تفاوت که اسدی برای آن‌ها از شعرای مقدم بر خودش شاهد آورده، اما قوأس از شعرای بعد از اسدی هم شاهد ذکر می‌کند. همان لغاتی که در آنجا از خسروی و منجیک و ... شاهد دارد در کتاب قوأس از سوزنی و معزی و ناصر خسرو و دیگر شعرا تا زمان خودش شاهد دارد. پس فرهنگ قوأس از این نظر دستاورد تازه‌ای است. این فرهنگ پنج بخش دارد و در میان فرهنگ‌نویسان هندی به فرهنگ پنج‌بخشی هم معروف بوده است. هر بخش چند گونه دارد. گونه نخست بخش اول درباره نام‌های خداوند و گونه دوم در نام‌های فرشتگان، پیامبر، کتاب‌ها و دین‌هاست؛ و قس علی‌هذا. در هیچ جای این فرهنگ غیر از شاهنامه به کتاب دیگری اشاره نشده، ولی پیداست که وی منابعی داشته است، زیرا مقداری لغت که در شاهنامه نیست در این کتاب مدخل شده است. امروز می‌دانیم که تعدادی از مدخل‌های این کتاب لغت‌های مصحفی است که در هیچ کجا و در هیچ متن فارسی وجود ندارد. برخی از لغات اصیل آن در لغت فرس اسدی هم نیست؛ به عنوان نمونه: خانی به معنی چشمه، گریوه، شبی به معنی شوید، کاژیره: زنیان، شومیز به معنی شیار و غیره و غیره. البته شومیز به معنی شیار در سمک عیار یک بار به کار رفته است. لغات مصحف این فرهنگ متأسفانه به فرهنگ‌های دیگر انتقال یافته و در نهایت به برهان قاطع که ام‌الاعلاط فرهنگ‌های فارسی است، رسیده. از آنجا نیز به فرهنگ‌های جدید مثل لغت‌نامه دهخدا و لغت‌نامه فارسی رسیده است. خوشبختانه اصل کار ما در فرهنگ جامع زبان فارسی بر این بوده است که فقط لغات شاهددار را به عنوان مدخل بیاوریم. من در مدخلی که برای فرهنگ قوأس در دانشنامه زبان و ادب فارسی نوشتم، فقط به چند نمونه از این اغلاط اشاره کردم، ولی قصد دارم در یک مقاله مفصل در یکی از شماره‌های آینده فرهنگ‌نویسی تمام لغات مصحف و شیوه‌های کار مصحح را بیاورم.

قوأس آدم دقیقی نبوده است. بسیاری از لغات را که از اسدی نقل کرده و گوینده‌اش هم معلوم بوده، بدون ذکر گوینده در کتاب آورده است. مثلاً می‌گوید: حکیمی گفته است؛ شاعر گفته است. گاه هم شاهدیم که شعری که در لغت فرس اسدی به شاعری نسبت داده شده قوأس به شاعر دیگری نسبت داده است. این خود سر منشأ تشبث در

فرهنگ‌های بعدی شده است.

فرهنگ قوأس تا چهل - پنجاه سال پیش در دست نبود تا اینکه یک نسخه آن را نذیر احمد پیدا کرد و در سال ۱۳۵۳ در بنگاه ترجمه و نشر کتاب به چاپ رساند. بعد یک نسخه دیگر در کراچی پیدا کرد و بیست سال پیش چاپ دیگری از این کتاب در هندوستان به دست داد که خیلی کم به ایران رسیده است.

### فرهنگ‌نویسی در شبه‌قاره از قرن هشتم به بعد

فرهنگ مختصری به اسم دستور الافاضل فی لغات الفضائل وجود دارد که در سال ۷۴۳ق نوشته شده و مؤلف آن حاجب خیرات دهلوی است. مؤلف، فخر قوأس را بسیار ستایش کرده است. این کتاب را نذیر احمد در سال‌های قبل از انقلاب در بنیاد فرهنگ ایران چاپ کرد. مؤلف خودش تاریخ تألیف کتاب را به شعر در آورده است. البته درباره این کتاب و اینکه به دستور چه کسی نوشته شده اطلاعات زیادی در دست نیست. نذیر احمد می‌گوید: از خود کتاب به دست می‌آید که ممدوح او شخصی به نام شمس‌الدین محمد جنجیری از صدور یعنی وزاری آن زمان که ساکن استادآباد (از توابع دکن که فعلاً در استان میسور هند قرار دارد) بوده است. بعدها ضیاء‌الدین دیسای، از استادان ایران‌شناس هندی، کتیبه‌ای در دکن کشف کرد که معلوم شد استادآباد نام شهری بوده که بعدها متروک شده و در منابع هندی دیگر نام آن نیامده است. این فرهنگ پر از اغلاط است. هیچ شاهدهی ندارد. با اینکه حاجب خیرات دهلوی خواسته کار قوأس را تکمیل کند، اما کارش بسیار ضعیف است. چند نمونه را برای اثبات حرفم در اینجا نقل می‌کنم. خباک: ششت‌گاه گوسفندان، خفجاء: گرانی باشد. خزیت: راهبر (اصلاً نمی‌دانیم چه واژه‌ای است)؛ خرفق: نام عورتی (این زن کیست نمی‌دانیم!)؛ خفقان: علت گلو. ختنب: مرد لافی.

مؤلف این فرهنگ لغات را بسیار کوتاه و در بیشتر موارد با مترادف تعریف کرده است. مصحح نیز هیچ یک از لغات را درست توضیح نداده، چون اصلاً با لغات فارسی آشنا نبوده است. مثلاً در مورد یک لغت نوشته است: کذاست در قوأس یا در فلان فرهنگ. این کتاب پر است از تصحیف و باید یک بار دیگر یک ایرانی لغت‌دان از نو آن را تصحیح کند. واژه‌هایی



را که از قوای گرفته مشخص کند و آن‌هایی را هم که نتیجه بدخوانی و غلطخوانی بوده روشن سازد.

از قرن هشتم فرهنگ دیگری به نام بحر الفضائل از محمدبن قوام (تألیف شده در ۷۹۵ ق) وجود دارد که هنوز چاپ نشده است و جا دارد دوستان جوان ما که به امر لغت توجه دارند نسخه‌های آن را گرفته و با حواشی و توضیحات تصحیح کنند. ادات الفضلا (تألیف شده در ۸۲۲ ق) از قاضی خان بدر محمد دهلوی دهاروال یا دهاربوال (که فرهنگ دیگری از عربی به فارسی دارد که قبلاً در تهران چاپ شده) نیز فرهنگ معروفی است که هنوز چاپ نشده و یک نسخه از آن در موزه بریتانیا موجود است. ظاهراً یک نسخه دیگر هم در هند است. فرهنگ دیگر زفان گویاست (تألیف شده در حدود ۸۳۷ ق) که سه بار چاپ شده است. سال تألیف آن به درستی معلوم نیست. دو چاپ از این کتاب در فرهنگستان موجود است. تصحیح بهترش کار نذیر احمد و یک تصحیح از بایفسکی است که در زمینه فرهنگ‌های فارسی تخصص دارد. بایفسکی این فرهنگ را در روسیه به صورت عکسی با یک حروف چینی مغلوط به چاپ رساند و برای آن فهرست تهیه کرد. یک مقدمه ۶۶ صفحه‌ای به روسی با پنج صفحه خلاصه انگلیسی هم بر آن نوشت. بعد نذیر احمد نسخه دیگری از آن در هند پیدا و با این چاپ مقابله کرد. این تصحیح در دو جلد در پتنا چاپ شده است. زفان گویا فرهنگی هفت بخشی است و مؤلف لغات را به صورت موضوعی به هفت بخش تقسیم کرده است و به این جهت نزد هندیان به فرهنگ هفت‌بخشی شهرت یافته. این کتاب نیز به تصحیح مجدد احتیاج دارد. باید منابعش روشن شود و تصحیفات بی‌شماری که بدان راه یافته مشخص گردد. از این فرهنگ یک چاپ بسیار بد در سال ۱۳۸۱ در تهران شد که روی آن نوشته شده: «فرهنگنامه زفان گویا و جهان پویا فرهنگنامه پنج بخشی» در حالی که این فرهنگ‌نامه هفت بخشی است. مرحوم ایرج افشار نقد تندی در جهان کتاب بر آن نوشت و قید کرد که مصحح به هیچ کدام از اطلاعاتی که تا این زمان در مورد زفان گویا نوشته شده دسترسی نداشته است.

بعد از این‌ها فرهنگ مهم شرفنامه منیری (تألیف شده در ۸۷۸ ق) در هندوستان نوشته شد. نویسنده این کتاب ابراهیم قوام یا به تعبیر استوری ابراهیم‌بن قوام‌الدین فاروقی

است. هیچ اطلاعی از او در دست نیست. یک جایی نوشته شده است که مؤلف زفان گویا برادر جد اوست. این ابراهیم قوام کتاب را به نام مراد خود شرف‌الدین یحیی منیر نامگذاری کرده است.

منیر قصبه‌ای در روستای بهار هندوستان است و فاروقی معاصر ابوالمظفر باربک شاه پادشاه بنگال بوده که در سال‌های ۸۶۴ تا ۸۶۹ ق حکومت کرده است. یک قصیده از مؤلف در اول کتاب آمده که به این مطلب اشاره کرده و ممدوح خود را در آن ستوده است. این کتاب نسخ متعدد دارد. چند سال پیش موضوع رساله یکی از دانشجویان دانشگاه تهران بود و بعدها در دو جلد چاپ شد. مؤلف لغات را به باب و فصل تقسیم کرده است. باب حرف اول و فصل حرف آخر لغات است. در این فرهنگ اعلام خاص هم آمده است. مخصوصاً آن‌ها که در شاهنامه آمده، مثل ایرج و رستم و زال و ... نام‌های جغرافیایی مثل استخر و آبسکون و ازان و ... و حتی نام‌های ناآشنا مثل آب مرغان: تفرج گاهی در شیراز.

متأسفانه بی‌روشی که در نزد فرهنگ‌نویسان ما امری عادی بوده است، در این فرهنگ هم دیده می‌شود. مؤلف برخی افعال را به صورت صرف شده آورده مثلاً برد: ضد آورد، بچه نو بر آورد، آستین بر زد، ابرو زخم، بنازم، از کعبه چو بگذری و ... این‌ها مدخل‌های شرفنامه است، البته فرهنگ بسیار خوبی است. معنی بسیاری از لغات را برای اول بار به دست آورده و از فرهنگ‌های قبلی نیز استفاده کرده است. به نوشته دکتر دبیرسیاکی حدود هشت‌هزار و به نوشته مصحح حدود ده‌هزار واژه دارد. برای لغات ترکی فصل جداگانه‌ای در نظر گرفته است. لغات را به صورت مفتوح و مکسور و مضموم و ساکن ضبط کرده است. مثلاً نوشته بست به ضم. گاهی هم کلمات را با آوردن هموزنشان مشخص می‌کند و می‌گوید: بشنج بر وزن فرنگ. تعریف مدخل‌ها در این کتاب معمولاً کوتاه و بیشتر با مترادف است. گاهی هم تعریف نکرده و گفته: معروف است، همان طور که در فرهنگ‌های بعدی می‌نویسند. بعضی وقت‌ها برخی مدخل‌ها مثل قهرمانان شاهنامه تعریف طولانی دارد. مثلاً تعریف ایرج ۲۹ سطر، بیژن چهل سطر و رستم ۵۷ سطر. به نظر می‌رسد که مؤلف با شاهنامه بیشتر از همه متون فارسی آشنایی و به آن علاقه داشته است. این فرهنگ شواهد شعری خوبی دارد و مستند است. از فردوسی، سنایی، فرخی،





عنصری، انوری، خاقانی، ظهیر، کمال اصفهانی، امیر خسرو، عبد الواسع و ... شاهد آورده و گاهی هم با نام کتاب‌هاشان مثلاً همای و همایون، بوستان از شاهدهای دوره بعد، از ثنایی، منصور شیرازی، سید محمد رکن، بواسحاق شیرازی، ملک یوسف بن حمید، شاهد آورده است. مقداری شواهدش را از تاج‌المآثر نظامی نقل کرده و از اشعار خودش هم بسیار شاهد آورده است. تنها جایی که از این فرهنگ‌نویس شعر موجود است کتاب خودش می‌باشد و این هم خود غنیمتی است. البته این کار با شیوه فرهنگ‌نویسی علمی تناسبی ندارد. در مقدمه به منابع خود اشاره نکرده ولی در ذیل مدخل‌ها می‌توان به منابع دسترسی پیدا کرد. چند نمونه‌ای از منابع او لسان الشعراء زفان گوید، ادات الفضلاء، اصطلاحات الشعراء فرهنگ بخش و گونه که همان فرهنگ قوأس است، فرهنگ‌نامه (که نمی‌دانیم چه کتابی است)، رسالة‌النصیر (که موجود نیست و در مقدمه فرهنگ جهانگیری هم به آن اشاره شده)، مواید الفواید (که دقیقاً نمی‌دانیم چیست)، کتاب مرغوبات از مولانا شرف‌الدین شیرازی (نمی‌دانیم چیست)، بر مک‌نامه، طبقات ناصری، عجایب البلدان، تاریخ بلعمی و یک فرهنگ به اسم تبیان اللغات الترتکی علی لسان القنقلی (ص ۹۱ کتاب) (که نمی‌دانم تلفظش چیست؟) که لغات ترکی کتاب را از آن نقل کرده است. از دو سه منبع شفاهی هم که از فضلالی معاصرش بودند بسیار نقل کرده و کتاب خودش را به این صورت فراهم کرده. این کتاب بسیار مورد استفاده فرهنگ‌نویسان بعدی قرار گرفته است.

فرهنگی داریم به اسم فرهنگ میرزا ابراهیم که در فرهنگ سروری به اسم فرهنگ میرزا از آن نام برده می‌شود. این فرهنگ متعلق به میرزا ابراهیم بن شاه حسین اصفهانی است که خلاصه شرفنامه است با حذف بسیاری از شواهد آن. فرهنگ‌های دیگری که بعضی‌هایشان چاپ شده و برخی‌شان چاپ نشده و در هند نوشته شده‌اند عبارت‌اند از: لسان الشعراء که تنها از مؤلفش همین را می‌دانیم که نامش عاشق است و اطلاع دیگری از او نداریم. این کتاب را هم نذیر احمد چاپ کرده و بایستی در حدود ۸۰۰ ق تألیف شده باشد. تحفة السعادة اسکندری (۹۱۶ ق) از محمود بن شیخ ضیاء‌الدین یا ضیاء‌الدین محمد که به نام اسکندر لودی نوشته شده است. نسخش بسیار کم و هنوز چاپ نشده است. در سال ۹۲۵ ق مؤید الفضلا از

محمد بن لاد دهلوی نوشته شده که شاهنامه و نظامی و برخی اشعار سنایی و خاقانی و ظهیر را گرفته و لغات آن‌ها را بیرون آورده است. این فرهنگ مشتمل بر لغات فارسی، عربی و ترکی است. تمام فرهنگ‌های دیگری که در هندوستان نوشته شده و ذکر کردم، غیر از شرفنامه، همه حاوی لغات فارسی‌الاصل هستند. شرفنامه یک مقدار لغات عربی را آورده و در یک فصل لغات ترکی را نوشته است. البته مفصل نیست. منبع معدودی داشته ولی مؤید الفضلا بیشتر از شرفنامه لغات عربی را آورده است، منتها چایی که از آن در دست است بسیار مغلوط است. دو بار در هندوستان و در دو جلد چاپ سنگی شده. در فهرست‌ها دیدم که نسخه‌هایش در برخی کتابخانه‌های ایران هم هست. این را نیز بایستی علاقه‌مندان به لغت مقابله کنند و با توضیحات و حواشی آماده چاپ سازند. کتاب نسبتاً مفیدی است. منتها همان‌طور که گفتم، فرهنگ‌های بعدی همه شامل تصحیفات فرهنگ‌های قبلی هم هستند. مؤید الفضلا که من خیلی به آن رجوع کردم خیلی بیشتر از دیگر فرهنگ‌ها غلط دارد. شرفنامه هم غلط دارد؛ دستور الافضل و زفان گویانیز خیلی غلط دارند و مؤید الفضلا اغلاط دیگری به آن‌ها اضافه کرده، چون نسخ مغلوطی از آن کتاب‌ها در دست داشته است. مثلاً یک واژه در جایی به یک شکل نوشته شده و در نسخه‌ای دیگر همان کلمه به صورت دیگر و این مؤلف هر دو صورت را مدخل کرده است. کتابی دیگر که ظاهراً در دست نیست قنیه الطالبین قاضی خطاب است. این کتاب را اغلب فرهنگ‌نویس‌های هندی در دست داشته‌اند و به اسم قنیه از آن نام برده‌اند البته یک قنیه دیگر هم داریم ولی معمولاً وقتی از قنیه نام می‌برند منظور قنیه الطالبین است که از دستور الافضل زیاد نقل کرده است.

فرهنگ بعدی مدار الافاضل از الله‌داد فیضی سرهندی است که در زمان جلال‌الدین اکبر نوشته شده و دکتر محمد باقر، استاد دانشگاه پنجاب، آن را در سال ۱۳۳۷ ش توسط انتشارات دانشگاه پنجاب با بودجه دولت وقت ایران در چهار جلد چاپ کرد. کتاب بدی نیست. با نوعی نقد همراه است. برای برخی از مدخل‌ها شاهد آورده و طبعاً باید مدخل‌هایی را که شاهد ندارد جست‌وجو کرد و دید که تصحیف‌اند یا اصیل؛ مصحح از عهده این کار برنیامده است. مصححین خارجی به علت نداشتن تسلط کافی به زبان فارسی و به لغات آن



نمی‌توانند تشخیص بدهند که یک لغت اصیل است یا مصحّف. مقدری ترکیب در این کتاب هست که در فرهنگ‌های قبلی نیامده و از حجم چهار جلدی‌اش معلوم می‌شود که باید چقدر لغت اضافه داشته باشد. شعری در ماده تاریخ آن گفته که سال تألیف کتاب را ۱۰۰۱ مشخص می‌کند: پی سال تاریخ او از قضا / خرد گفت فیضی بگو فیض عام (که «فیض عام» معادل هزارویک می‌شود).

فرهنگ دیگری که گمنام مانده فرهنگ شمس‌الدین محمد کشمیری است که فقط در فرهنگ وفایی نامی از آن آمده است. یعنی در دسترس هیچ کدام از فرهنگ‌نویسان قبلی نبوده و در هیچ یک از کتاب‌هایی که راجع به فرهنگ‌های فارسی نوشته شده از جمله مقالات بلوخرمان و دولاکارد و کتاب استوری و فهرست سعید نفیسی و کتاب شهریار نقوی و دبیرسیاقی نامی از آن برده نشده است.

فرهنگ وفایی که معروف است به رساله حسین وفایی، در زمان شاه طهماسب صفوی و در ایران نوشته شده است. اگرچه این مطلب صریحاً جایی گفته نشده ولی دلایلی در دست است که این کتاب در ایران نوشته شده، برای اینکه معمولاً در فرهنگ‌هایی که در هند نوشته شده‌اند، گاه‌به‌گاه اشاره می‌شود که این را به هندی چنین گویند. این عبارت در فرهنگ وفایی یک بار هم نیست و بر عکس چون مؤلفش شیرازی بوده بسیاری از لغات شیرازی در آن آمده است و گاهی اوقات هم لغات ترکی را آورده و می‌گوید: «این همان است که ترکان فلان گویند.» پیداست مؤلف در زمان صفویه با ترکان ایران محشور بوده و این لغات را از آن‌ها شنیده است. فرهنگ وفایی در سال ۹۳۳ق تألیف شده است. در مقاله‌ای که در مجله فرهنگ‌نویسی چاپ کردم، تمام منقولات فرهنگ شمس‌الدین محمد کشمیری را از فرهنگ وفایی استخراج کردم. پیداست که شواهد شعری داشته و بعضی از اعلام را نیز در کتابش آورده است. مثلاً برای زردشت شرحی نسبتاً مفصل داده و برای بعضی از مدخل‌ها از سعدی شعر آورده است. پیداست که بعد از سعدی بوده است وفایی مدام با عنوان مولانا شمس‌الدین محمد کشمیری از او یاد کرده. ذکر کلمه مولانا نشان می‌دهد که این مؤلف باید نزدیک به زمان او زندگی کرده باشد. هیچ اطلاعی هیچ کجا از این کتاب نیست. هیچ نسخه‌ای از آن هم در هیچ کتابخانه‌ای موجود نیست. فرهنگ

جهانگیری هم یک بار از شمس‌الدین محمد کشمیری مطلبی نقل کرده، ولی پیداست که کتاب را در دست نداشته و از طریق فرهنگ وفایی این نقل قول را آورده است. به نظر بنده مؤلف این فرهنگ گرچه اسمش کشمیری است، اصلاً هندی نیست. در بین منقولاتی که در فرهنگ وفایی از آن آمده است نکته‌ای که دلالت بر نوشته شدن کتاب در هند باشد، نیست. چیزهایی که وفایی از او نقل می‌کند نشان می‌دهد نثر او نثر ایرانی است. اشاراتی هم به هند نمی‌کند و احتمالاً وی از کشمیر هند آمده و ایرانی شده بوده است.

### فرهنگ‌نویسی در شبه‌قاره از قرن یازدهم به بعد

در آغاز قرن یازدهم با پدیده‌های مهم‌تری در فرهنگ‌نویسی فارسی روبه‌رو هستیم. یعنی نیمه اول و آغاز نیمه دوم قرن یازدهم شاهد تألیف چند فرهنگ خوب فارسی است که اولین آن‌ها فرهنگ جهانگیری می‌باشد. فرهنگ جهانگیری تا چهل سال پیش چاپ نشده بود تا اینکه مرحوم دکتر رحیم عقیقی، استاد زبان پهلوی دانشگاه فردوسی مشهد، نسخه‌های این کتاب را گردآوری و آن را تصحیح و در سه جلد قطور چاپ کرد. دو جلد لغات بسیط و یک جلد اصطلاحات و عبارات لغوی است. مؤلف این فرهنگ میر جمال‌الدین حسین پسر فخرالدین حسن اینجوی شیرازی است که یک جا ذیل کلمه پویه در فرهنگ خود اشاره می‌کند که از طرف مادر به عضدالدوله دیلمی می‌رسد. در اوایل جوانی از ایران به هند رفته و در دکن، جنوب هند ساکن شده، اما بعد به دربار اکبرشاه آمده و شروع به نوشتن فرهنگ خود کرده است. تقریباً سی سال یا کمتر از سی سال برای آن زمان گذارده است. سال ۱۰۰۵ق را بایستی سال آغاز تألیف این فرهنگ دانست که مؤلف شروع به گردآوری مواد آن کرده است. بسیار اهل مطالعه و آدم بسیار جدی‌ای بوده است. هر چند استعدادش درخشان نبوده و قدرت تمیزش زیاد نیست، ولی جست‌وجو گر بوده و بسیار مطالعه کرده و از منابع زیادی استفاده کرده است. شواهد بی‌شمار شعری و نثری برای مدخل‌های کتاب خود آورده و اولین بار است که یک ایرانی هندی شده در هند چنین فرهنگی را نوشته است. البته چون در جوانی به هند رفته نمی‌دانیم باید آن را هندی حساب کنیم یا ایرانی؛ کتاب را در هند نوشته و مطالعاتش را آنجا انجام داده است. در دربار اکبر بوده و کتاب



را بعد از فوت اکبر در ۱۰۱۷ق به جهانگیر اهدا کرده است. به همین جهت هم اسم آن را فرهنگ جهانگیری گذاشته است. در ۱۰۳۲ق در آن تجدید نظر کرده و صورت کامل تری از این کتاب به دست داده است که در این چاپ اضافات را در قلاب گذاشته‌اند. ترتیب آوردن لغات در این کتاب برای کسانی که زیاد آشنایی ندارند مشکل آفرین است. یعنی یک ترتیب بدیع به کار برده که هیچ کجا سابقه نداشته است.

گفتیم که بعضی فرهنگ‌نویسان حروف مدخل‌ها را به باب و فصل تقسیم می‌کردند و حرف اول و آخر یک واژه را ملاک قرار می‌دادند. اما مؤلف فرهنگ جهانگیری حرف دوم را ملاک قرار داده است. با کمی ممارست می‌توان با این شیوه ترتیب، واژه‌ها را در این فرهنگ پیدا کرد. به هر حال ترتیب بدی است. این فرهنگ مقدمه بسیار خوبی دارد. دوازده آیین دارد. یعنی هر بخشی از مقدمه را آیین گفته است. آیین اول درباره نام پارس و زبان‌های هفتگانه پارسی یعنی سگزی و هروی و زاولی و سغدی که متروک‌اند و زبان‌های پارسی و پهلوی و دری که متداول‌اند و می‌توان به آن‌ها کتاب و نامه نوشت و شعر سرود. باز اینجا پهلوی همان لغات مهجوری است که در نوشته‌های ادبی قدیم می‌شده از آن‌ها استفاده کرد. در این آیین مطالب گوناگونی آورده از جمله اینکه نبی اکرم بعضی کلمات و جملاتی به پارسی گفته‌اند و درباره جواز خواندن نماز به زبان پارسی و فضیلت ایرانیان بر غیر ایرانیان و دیگران مطالبی آورده. آیین دوم در بیان چگونگی زبان فارسی، تعریف کلمه، سخن، نظم، نثر. آیین سوم در تعداد حروف هجا، فرق میان دال و ذال؛ آیین چهارم در ذکر ترتیب این فرهنگ؛ آیین پنجم در حروف و علامت‌های آن؛ آیین ششم در بیان تبدیل حروف بیست و چهارگانه به هم، مانند تبدیل «ب» به «و» در آب و آو، نهیب- نهیو، تبدیل «ت» به «د» مانند دستاس دسداس، تبدیل «ج» به «ژ» لجن لژن (که این‌ها همه تازگی دارد)، آیین هفتم در ضمائر، آیین هشتم در ذکر کلماتی که برای زینت در کلام می‌آورند مانند «مر» قبل از مفعول صریح و فرا به همراه فعل، مثل فرارفتن و «خود» در جمله من خود چه کسم؟ (او و دیگران نقش این اجزا را نمی‌دانستند و گفته‌اند برای زینت به کار می‌روند)، آیین نهم در کلماتی که برای به دست آوردن معانی گوناگون به آخر اسم‌ها و فعل‌ها می‌افزایند، مانند «گار» در آموزگار و «که» در جمله: تعزیرش کردم که نماز نمی‌کرد.

پسوند به معنای دقیقش منظور نویسنده نیست؛ آیین دهم در بیان حروفی که به اول، میان و پایان کلمات افزوده می‌شوند، مانند «أ» در ابرابی و ابا، که پس از حذف آن معنی کلمات به حال خود باقی می‌ماند و «آ» در میراد و مباد و دوشادوش. آیین دوازدهم در عقد انامل که نوعی حساب است. همان طور که می‌بینید مطالب پراکنده است. مؤلف تصور درستی از دستور زبان فارسی نداشته. مطالب گوناگونی را ذیل یک عنوان آورده ولی بحث‌های خوبی ذیل همین مباحث آمیخته به دست داده که برای اولین بار است که مطرح می‌شوند و پیداست که آن‌ها را از جاهای مختلف تلفیق کرده است. مدخل‌های کتاب معمولاً کلمات بسیط‌اند و تعدادی کلمه مرکب و ندرتاً مضاف و مضاف‌الیه که ترکیب نحوی حساب می‌شوند هم مدخل قرار گرفته‌اند. مثلاً آش بچگان که به صورت آش بچگان آورده، پای پیل، آینه چینی، راه خسروانی که این‌ها را قاعدتاً باید در جلد سوم می‌آورد. این موارد از مقوله مدخل‌های صرفی نیستند از نظر معنی و مدلول نام‌های عام، نام‌های جغرافیایی و نام‌های پادشاهان و معروفان، مثل آزمیدخت و اردوان و نظایر این‌ها و حتی نام‌های غیرایرانی، مثل سنمار، نام‌های اساطیری، مثل هاموران و ارجاسب، را نیز انتخاب کرده و آورده و دلیل انتخابش هم معلوم نیست. نام‌های جغرافیایی خیلی خاص مثل انبوه: کوهی از مضافات دیلمان؛ انجیره: چشمه‌ای در چهار فرسنگی یزد را نیز گاهی آورده است.

در مقدمه اشاره کرده که من خیلی از این‌ها را از نزهة القلوب نقل کردم. این منبع جغرافیایی در دستش بوده، اما منابع دیگر جغرافیایی را نیز در اختیار داشته است. تلفظ لغات را بر اساس مفتوح و مکسور و مضموم و ساکن بودن به دست داده. سکون را به صورت «زده» به کار برده است. مثلاً می‌گوید: به ثانی زده؛ یعنی با یک صامت ساکن در جایگاه دوم. تعریف‌های خوبی به دست داده است، بسیار روشن، بدون حشو و غیر طولانی. اول بار است که می‌بینیم تعاریف مفید، کوتاه و ساده است. تعداد تعاریف طولانی در این کتاب بسیار کم است. از شعرا به فراوانی شاهد آورده و همه حاصل جست‌وجوی خودش است. از اسدی، ناصر خسرو، قطران، سنایی، انوری، ازرقی، خاقانی و ...

متأسفانه چون تعداد شواهد در این چاپ زیاد بوده مصحح در نمایه آخر کتاب مشخص نکرده است که مثلاً عنصری



در کجاها آمده. فقط فهرست شعری را که جهانگیری از آن‌ها شاهد آورده به دست داده است. برخی از شواهدی که نقل کرده بسیار مفید هستند برای اینکه با ضبط‌هایی چاپ شده که با ضبط دیوان شعرا متفاوت است. ظاهراً نسخه‌های کهن‌تری را در دست داشته و این کمک می‌کند که بتوانیم تصحیفات دیوان‌های شعری قدیم را به کمک این فرهنگ تصحیح کنیم. یک اشکال فرهنگ جهانگیری این است که از شمس فخری بسیار نقل کرده است. شمس، مؤلف معیار جمالی است. بخش چهار کتاب خود را به اسم معیار جمالی و مفتاح ابو اسحاقی به لغت اختصاص داده و لغات اسدی را گرفته و باقی لغات را از جاهای دیگر گرد آورده و شواهد همه را حذف نموده و به جای شواهد از خودش شعر ساخته است. من در مدخل معیار جمالی در دانشنامه زبان و ادب فارسی نوشتم که فایده‌ای که این کتاب دارد به خاطر تلفظ لغات است که مشخص می‌شود شمس فخری اصفهانی با چه تلفظی از کلمات آشنا بوده است. تنها چیزی که می‌توان از آن استفاده کرد همین است و اینکه منابع شامل چه لغاتی بوده است. البته لغات مصحف در این کتاب کم نیست، با اینکه ایرانی بوده خیلی از لغات را نمی‌شناخته. جهانگیری در مقدمه کتاب، منابع لغویش را به دست داده و ۴۴ فرهنگ را ذکر کرده که در فرهنگ نویسی زبان فارسی بی‌سابقه است. بسیاری از این کتب امروزه در دست نیست. از جمله فرهنگ غواص گنبدی یا جنبدی و برخی فرهنگ‌های دیگر. امیدواریم نسخه‌هایشان پیدا شود. نه فرهنگ را ذکر می‌کند که نسخ خطی آن‌ها را در اختیار داشته و چون اول و آخر آن‌ها افتاده بوده، او متوجه نشده که این‌ها چه کتاب‌هایی هستند، مال چه کسانی بوده، مؤلفشان کیست و کجا و کی نوشته شده‌اند. برخی از منابع بی‌شمار دیگری که از آن‌ها استفاده کرده عبارت‌اند از: کامل التعبير حبیب تفسیسی، نقد محصل از علامه طوسی، تاریخ حافظ ابرو، تاج المآثر نظامی، عجایب الدنیا از آذری طوسی، عجایب البلدان، عجایب المخلوقات، تاریخ بیهقی، بستان العارفین ابولیت سمرقندی و ... مؤلف این کتب را مطالعه کرده و از آن‌ها برای فرهنگ خود مواد گردآوری کرده است. در خاتمه کتاب هم از منابع دیگری استفاده کرده که فهرست مفصلی است. با مطالعه فرهنگ‌های قبل و بعد از جهانگیری

متوجه می‌شویم که هیچ مؤلفی به اندازه این مؤلف مطالعه و جست‌وجو نکرده است، منتها همچنان که گفتم قدرت تشخیص و تمیزش ضعیف بوده است. بسیاری از کلمات را که در نسخ منشور و منظوم دیده مغلوط و مصحف بودنش را تشخیص نداده و آن‌ها را مدخل کرده است. برای برخی مدخل‌ها نیز شواهدی ذکر نکرده و این یکی دیگر از اشکالات کار اوست.

فرهنگ مهم دیگر در این دوره برهان قاطع است که امروزه خیلی به آن رجوع می‌کنند، ولی اصلاً فرهنگ خوبی نیست. برهان معروف‌ترین فرهنگ است و با چاپی که مرحوم استاد معین از این کتاب به دست داد و در دوران جوانی‌اش حواشی بر آن نوشته و وجه اشتقاق و ریشه‌شناسی لغات آن را به دست داده شهرت بیشتری پیدا کرده و الان مرجع دم‌دست بسیاری از پژوهشگران است. متأسفانه برهان جامع‌الاعلاط تمام فرهنگ‌های قبلی است. یعنی تمام تصحیفات لفظی و معنوی در آن وجود دارد. بسیاری از مدخل‌هایش غلط است و چنین کلماتی اصلاً وجود خارجی ندارند. بعضی معانی‌ای که به دست داده معانی غلطی هستند. البته مرد امینی بوده و هیچ کدام را از خود در نیآورده است. اگر کلمه پنیر به صورت نیر هم در نسخه‌ای آمده آن را نیز ذکر کرده و گفته: پنیر و نیر هم گفته‌اند. تبری از اصل بوده ولی ظاهراً خیلی به زبان فارسی تسلط نداشته و کتابش را در هند نوشته است. تصحیحی که مرحوم دکتر معین کرده کامل نیست و منابع را از تمام مدخل‌ها در نیآورده است. مؤلف کتاب محمد حسین خلف تبری معروف به برهان است. می‌گوید که من آدم جمیع لغات فارسی و پهلوی و دری و یونانی و سریانی و رومی و بعضی از لغات عربی و زند و پازند (هزوارش‌ها) و لغات غریبه و متفرقه و مشترک و استعارات و کنایات و جمیع فواید فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس سروری و سرمة سلیمانی و صحاح الادویه حسین الانصاری را، که هر یک حاوی چندین کتاب لغت‌اند، به طریق ایجاز آوردم. فقط چهار منبع را ذکر کرده، ولی در ضمن تعریف لغات به منابع دیگر خود اشاراتی کرده است.

